

آینده پژوهی از میزان پایداری ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین به نگاهی به موقعیت ایران

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۳/۱۲/۰۳)

خسرو آرام

دکتری اندیشه سیاسی، مدرس دانشگاه فنی حرفه ای ساوه و دانشگاه آزاد اسلامی قدس و اندیشه تهران

چکیده

صلح میان روسیه و اوکراین در زمره وعده های انتخاباتی و قدرت یابی او در کاخ سفید بوده است. هم اینک پروژه این صلح بعد از اولین پروژه صلح میان حماس و اسرائیل کلید خورده است و تلاش ترامپ آن است با ابتکار صلح دموکراتیک به جنگ سه ساله روسیه و اوکراین پایان دهد تا طبق انگاره ها و اندیشه های خود مبدع و مبتکر پایان دادن به جنگ های بی پایان باشد. دغدغه و هدف مقاله حاضر آن است که ضمن ریشه یابی از شروع جنگ روسیه و اوکراین، میزان پایداری ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین به نگاهی به موقعیت ایران با رویکرد آینده پژوهی مورد بررسی قرار دهد. پرسش محوری مقاله حاضر این است که: از منظر آینده پژوهی ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین تا چه میزان پایدار و قرین توفیق خواهد شد و این صلح جمهوری اسلامی ایران را در چه موقعیتی قرار خواهد داد؟ فرضیه ای که در پاسخ به پرسش مقاله مورد سنجش و آزمون قرار می گیرد آن است که ابتکار ترامپ در پایان دادن به جنگ روسیه و اوکراین قرین توفیق خواهد شد که این صلح مبتنی بر قاعده بازی برد-برد برای جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. لازم به ذکر است که روش گردآوری اطلاعات و داده ها در این مقاله اسنادی است. روش تحلیل داده ها کیفی و روش پژوهش تحلیلی و سپس توصیفی تحلیلی خواهد بود. مقاله حاضر در تحلیل داده ها از الگوی نظری صلح دموکراتیک بهره گرفته است.

واژگان کلیدی: صلح، صلح دموکراتیک، ناتو، اوکراین، روسیه، جمهوری اسلامی ایران.



مقدمه

در فوریه سال ۲۰۰۵ و با قدرت یابی جورج بوش پسر کشور اوکراین در حوزه دریای سیاه دستخوش انقلاب نارنجی گردید. انقلاب نارنجی در اوکراین که توسط غرب و ایالات متحده آمریکا تدارک و طراحی گردیده بود در صدد برکناری دولت ویکتور یانوکویچ بود. بعد برکناری یانوکویچ ویکتور یوشچنکو، رهبر مخالفین به عنوان رئیس جمهور معرفی شد تا عهده دار منویات غرب در اوکراین باشد. اما طولی نکشید که دستاورد های انقلاب نارنجی به واسطه فساد و اختلاس طرحان و عاملان آن از جمله یولینا تیموشنکو به شکست انجامید و این شکست بار دیگر در ۲۵ فوریه ۲۰۱۰ به ریاست جمهوری رسید. به دنبال رفراندوم در کریمه و الحاق این شبه جزیره به روسیه در سال ۲۰۱۴ روابط کی یف با مسکو تیره گردید. روابط کی یف با مسکو که تا سال ۲۰۱۹ که با ریاست جمهوری پترو پروشنکو تیره مانده بود، با قدرت یابی ولودیمیر زلنسکی که توانست با شکست پروشنکو در انتخابات ۲۰۱۹ پیروز انتخابات باشد، ادامه یافت. با شروع ریاست جمهوری ولودیمیر زلنسکی که همواره مسطهر به حمایت غرب بود، او توانست ماموریت ایده گسترش ناتو به شرق و محیط های پیرامونی مسکو را بر عهده بگیرد. به همین دلیل با حمایت اروپا و آمریکا عصر بایدن اعلام کرد که خواهان پیوستن به ناتو و سپس اتحادیه اروپاست. چنین برنامه ای موجب نگرانی مقامات کرملین شد و همین بهانه گردید که روسیه برای جلوگیری از تحقق نیات اوکراین و حامیان غربی اش جنگ علیه اوکراین را در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ آغاز کند. از زمان شروع جنگ تا کنون ۳ گذشته است و جزر و مد های این جنگ در طی این سال سال پرنوسان بوده است. به رغم آنکه مساهمت و مساعی جمیله ترکیه می توانست موجب پایان دادن جنگ در ۴ ماهه اول جنگ گردد اما جنگ ادامه یافت به گونه ای که روسیه توانست استان لوهانسک، دونسک و خرسون و ژاورژیا را تصرف کند و به رغم کمک های ملی و تسلیحاتی غرب نتوانست جنون خرس روسی را مهار کند. هم اینک و اگر چه روسیه است دست بالا در این جنگ را دارد و تلاش آن این است که قبل از نقش های واسطه ای کی یف را تسلیم نماید، اما دونالد ترامپ به واسطه قدرت یابی دوباره مبدع صلح روسیه و اوکراین در راستای منطق واقع گرایی شده است.

در مقاله حاضر تلاش بر آن است که ضمن ریشه یابی از شروع جنگ روسیه و اوکراین، میزان پایداری ابتکار ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین به نگاهی به موقعیت ایران با رویکرد آینده پژوهی مورد



بررسی قرار گیرد. لازم به یاد آوری است که با توجه به جدید بودن موضوع، پژوهشی از سوی پژوهش گران مطالعات منطقه ای و روابط بین الملل صورت نگرفته است. بسیاری از پژوهش های انجام گرفته بیشتر رویکرد خبری-تحلیلی و ژورنالیستی دارد و از منطق پژوهش علمی خالی است. لذا دغدغه و هدف اصلی مقاله حاضر آن است که با بهره گیری از چارچوب نظری «صلح دموکراتیک» میزان پایداری ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین به نگاهی به موقعیت ایران با رویکرد آینده پژوهی مورد بررسی قرار دهد بنابراین و با توجه به جدید بودن موضوع می توان ادعا نمود که یافته های پژوهش می تواند تا حدودی خلاء در ادبیات موجود و پیشینه تحقیق را مرتفع سازد و مبنا و منبعی قابل اتقان و معتبر برای پژوهش هایی آتی گردد. با عنایت به موضوع، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: از منظر آینده پژوهی ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین تا چه میزان پایدار و قرین توفیق خواهد شد و این صلح جمهوری اسلامی ایران را در چه موقعیتی قرار خواهد داد؟ فرضیه ای که در پاسخ به پرسش ها مورد سنجش و آزمون قرار می گیرد، بر اساس متغیرهای مستقل و وابسته تنظیم شده است. در این پژوهش و با عنایت به موضوع، ابتکار صلح ترامپ متغیر مستقل یا تبیین کننده و نتایج صلح و موقعیت جمهوری اسلامی ایران متغیر وابسته و تبیین شونده محسوب می شوند. بر اساس متغیرهای مستقل و وابسته فرضیه اصلی رساله حاضر را می توان در قالب گزاره ی ذیل تبیین نمود و آن اینکه: ابتکار ترامپ در پایان دادن به جنگ روسیه و اوکراین قرین توفیق خواهد شد که این صلح مبتنی بر قاعده بازی برد-برد برای جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. روش گرد آوری داده ها اسنادی، تحلیل داده ها کیفی و ماهیت پژوهش حاضر تعلیلی و توصیفی-تحلیلی می باشد. در مقاله حاضر از الگوی نظری «صلح دموکراتیک» بهره گرفته شده است.

بخش اول: روش تحقیق

نوع پژوهش بر اساس هدف: بنیادی-کاربردی است. از حیث نتیجه گیری: کاربردی-توسعه ای، از جهت رویکرد انتخاب: عقلایی، و از منظر تحلیل داده ها: کیفی و به لحاظ ماهیت پژوهش، تبیینی (تعلیلی)، توصیفی-تحلیلی می باشد. روش گرد آوری داده ها و اطلاعات، اسنادی است که از طریق مراجعه به کتابخانه و آرشیو مقالات و همچنین جستجو در شبکه های الکترونیکی و اینترنتی انجام شده است.



بخش دوم: نظریه صلح دموکراتیک: چارچوبی تئوریک برای فهم الگوی نظری تحقیق

چارچوب نظری مقاله حاضر را می‌توان بر اساس الگوی نظری «صلح دموکراتیک» تبیین نمود. چنین الگوها و رهیافت‌هایی توسط امانوئل کانت در کتاب «صلح جاودان» ارائه و تئوریزه شده است. امانوئل کانت بخشی از الگوهای نظری «صلح دموکراتیک» را در کتاب «صلح پایدار» تبیین نموده است. نظریه صلح دموکراتیک بعدها به وسیله «وودرو ویلسون» و «مایکل دوایل» دنبال شده است. بنابراین در این مقاله تلاش بر آن است که تا از قالب‌های تحلیلی و ادراکی «امانوئل کانت» و «وودرو ویلسون» و «مایکل دوایل» برای پشتوانه تئوریک در تبیین و تشریح داده‌ها و تبیین محتوا تحقیق استفاده شود.

نظریه صلح دموکراتیک یا (صلح دموکراتیک) نظریه‌ای است که فرض می‌کند دموکراسی‌ها از درگیر شدن در منازعات مسلحانه با دیگر دموکراسی‌های شناخته شده خودداری می‌کنند. در مقابل نظریه‌هایی که توضیح دهنده جنگ هستند، نظریه صلح دموکراتیک یک «نظریه صلح» است که انگیزه‌های بازدارنده خشونت دولتی را ترسیم می‌کند. مفهوم صلح دموکراتیک را باید از این ادعا که دموکراسی‌ها به طور کلی صلح‌آمیزتر از کشورهای غیر دموکراتیک هستند، متمایز کرد. این ادعا که دولت‌های دموکراتیک با یکدیگر مبارزه نمی‌کنند، به طور گسترده توسط محققان و دست‌اندرکاران روابط بین‌الملل درست تلقی می‌شود. طرفداران صلح دموکراتیک به امانوئل کانت فیلسوف آلمانی و اخیراً به رئیس‌جمهور ایالات متحده اشاره می‌کنند. وودرو ویلسون که در پیام جنگی خود در سال ۱۹۱۷ به کنگره اعلام کرد که ایالات متحده قصد دارد جهان را «ایمن برای دموکراسی» کند. (فلسفی، ۱۳۹۵: ۲۵)

در پروژه صلح دائمی (۱۷۹۵)، کانت ایجاد منطقه‌ای از صلح را در میان دولت‌هایی که به عنوان جمهوری تشکیل می‌شوند، پیش‌بینی کرد. اگرچه او صریحاً دموکراسی را با استبداد یکی می‌دانست، اما محققان معاصر ادعا می‌کنند که تعریف کانت از جمهوری‌گرایی، که بر ماهیت نمایندگی حکومت جمهوری تأکید می‌کند، با درک کنونی ما از لیبرال دموکراسی مطابقت دارد. بنابراین، واژه‌های صلح دموکراتیک (یا صلح لیبرال) و صلح کانتی امروزه اغلب به جای یکدیگر استفاده می‌شوند. (کانت، ۱۷۹۵: ۱۴۹)

پروژه صلح دائمی توجه کمی از سوی دانشجویان روابط بین‌الملل دریافت کرد تا اینکه در یک سری



مقالات تأثیرگذار که در اواسط دهه ۱۹۸۰ منتشر شد، «مایکل دوایل»، محقق آمریکایی روابط بین الملل، توجه را به آثار کانت جلب کرد و استدلال کرد که منطقه صلحی که کانت در نظر داشت به تدریج به واقعیت تبدیل شده است. متعاقباً و به ویژه پس از پایان جنگ سرد، صلح دموکراتیک به یکی از محبوب ترین موضوعات پژوهشی در روابط بین الملل تبدیل شد. مطالعات زیادی به آن اختصاص یافت، که بسیاری از آنها از روش های کمی استفاده کردند تا نشان دهند که صلح دموکراتیک یک واقعیت تاریخی است. آنچه آن تحقیق نشان داد این نیست که جنگ بین کشورهای غیر دموکراسی یا بین دموکراسی ها و کشورهای غیر دموکراسی مکرر بوده است. در عوض، نشان داده است که اگرچه جنگ بین دولتی به طور کلی یک رویداد نادر است، جنگ بین دموکراسی ها حتی نادرتر بوده است. (نوروزی خیابانی، ۱۳۹۲: ۳۵۲)

اگرچه تعدادی از منتقدان صحت این گزاره را زیر سوال برده اند، اما این ادعا که دموکراسی ها با یکدیگر مبارزه نمی کنند همچنان به طور گسترده در رشته روابط بین الملل پذیرفته شده است. با این حال، در مورد اینکه چرا صلح دموکراتیک وجود دارد، توافق کمتری وجود دارد. دو توضیح اصلی رقیب (اگر نه متقابل منحصر به فرد) توضیح داده شده است. در حالی که برخی استدلال می کنند که دموکراسی ها به دلیل فرهنگ مشترک صلح آمیزتر با یکدیگر هستند، برخی دیگر عامل اصلی را ساختاری (یا نهادی) می دانند. طرفداران دیدگاه اول استدلال می کنند که فرهنگ سیاسی جوامع دموکراتیک تحت تأثیر این هنجار است که اختلافات باید با روش های مسالمت آمیز حل و فصل شوند. این بحث ادامه می دهد که شهروندان دموکراتیک، این هنجار را در روابط خود با سایر جوامع دموکراتیک اعمال می کنند. از این رو، هنگامی که دو دموکراسی در یک مناقشه قرار می گیرند، رهبران آنها از یکدیگر انتظار دارند که از روش های خشونت آمیز برای حل مناقشه اجتناب کنند. طرفداران تبیین دوم استدلال می کنند که نهادهای سیاسی در دموکراسی ها بیش از هنجارهای مورد حمایت شهروندان شان اهمیت دارند. تفکیک قوا و کنترل ها و موازنه های مشخصه نظام های سیاسی دموکراتیک، توانایی رهبران منتخب را برای سوق دادن سریع کشور هایشان به سمت جنگ محدود می کند. بنابراین، هنگامی که درگیری بین دو کشور دموکراتیک رخ می دهد، رهبران آنها نیازی به ترس از حمله غافلگیرانه ندارند. روند ذاتا کند تصمیم گیری امنیت ملی در هر دو طرف به دیپلمات ها فرصت کافی برای حل و فصل مسالمت آمیز مناقشه می دهد. (کانت، ۱۷۹۵: ۱۸۷)



در بحث بر سر تئوری روابط بین‌الملل، صلح دموکراتیک با دیدگاه لیبرال‌شناسایی می‌شود و با دو ادعای لیبرال دیگر در مورد سیاست جهانی ارتباط تنگاتنگی دارد: اینکه صلح بین‌المللی توسط (الف) وابستگی متقابل اقتصادی بین دولت‌ها و (ب) نهادهای بین‌المللی ترویج می‌شود. رقیب اصلی تئوری لیبرال بین‌المللی، واقع‌گرایی است، که مدعی است رفتار سیاست خارجی دولت‌ها اساساً بر اساس ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد - یعنی فقدان یک مرجع فراملی که بتواند به طور مؤثر امنیت تک‌تک دولت‌ها را تأمین کند. برای رئالیست‌ها، تا زمانی که نظام بین‌الملل آنارشیک است، خشونت بدون توجه به ویژگی‌های داخلی تک‌تک دولت‌ها (مثلاً نوع رژیم آن‌ها) در سیاست جهانی، اگر نه همیشه آشکار، پنهان می‌ماند. بنابراین، تا آنجایی که در میان دموکراسی‌های لیبرال واقعاً صلح دائمی حاکم است، ظهور آن با انتظارات واقع‌گرایانه در تضاد است و موقعیت واقع‌گرایی را به عنوان نظریه پیشرو روابط بین‌الملل تضعیف می‌کند. (بهزاد، ۱۳۸۵: ۲۲۹)

محبوبیت ایده صلح دموکراتیک به آکادمی محدود نشده است. لفاظی سیاست خارجی رئیس‌جمهور آمریکا «بیل کلینتون» در طول دهه ۱۹۹۰ برای این تز جذابیت‌های زیادی داشت. گسترش دموکراسی در سراسر جهان هدف اصلی سیاست خارجی او بود و مقامات دولتی از ایده صلح دموکراتیک برای توجیه این سیاست استفاده کردند. اگر کشورهای مستبد سابق اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق با موفقیت دموکراتیزه شوند، ایالات متحده و متحدان اروپایی غربی اش دیگر نیازی به مهار نظامی این کشورها نخواهند داشت، زیرا دموکراسی‌ها با یکدیگر مبارزه نمی‌کنند. صلح دموکراتیک توسط متفکران و مقامات نومحافظه کار که سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه را پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شکل دادند، مورد استقبال قرار گرفت. این باور که یک منطقه دموکراسی برابر با منطقه صلح و امنیت است، بر تمایل دولت جورج دبلیو بوش برای استفاده از زور برای سرنگونی دیکتاتوری صدام حسین در عراق و انتظار آن مبنی بر اینکه دموکراتیک شدن آن کشور به گسترش دموکراسی در سراسر خاورمیانه منجر شود، تقویت می‌کرد. (معظمی، ۱۳۹۲: ۲۵)



بخش سوم: ریشه یابی جنگ روسیه علیه اوکراین

در باره ریشه‌های جنگ روسیه علیه اوکراین چهار نظریه تاریخی-ایدئولوژیک وجود دارد. اولین نظریه این جنگ را جنگ میان خودکامگی و دموکراسی می‌داند. چنین نگاهی مبتنی بر این فرض است که یک دیکتاتور بر روسیه حکومت می‌کند و اوکراین را رئیس‌جمهوری اداره می‌کند که منتخب و محبوب مردم است. اما این دیدگاه چند واقعیت را نادیده می‌گیرد، از جمله اینکه تغییر دولت در اوکراین در سال ۲۰۰۴ نتیجه شورش اجتماعی علیه انتخابات ناعادلانه بود، در حالی که تغییر ۲۰۱۴ کودتایی بود علیه حکومتی که به نحو قانونی و مشروع انتخاب شده بود. علاوه بر این، اوکراین پیش از جنگ و حتی پیش از سال ۲۰۱۴ ناموفق‌ترین دولت در اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. نه تنها سطح فساد در اوکراین بسیار بالا بود، پارلمان عمدتاً ناکارآمد بود، الیگارش‌های مختلف، از جمله همان که کمک کرد زلنسکی به قدرت برسد، لجام گسیخته و غیرقابل کنترل بودند، بلکه عملکرد اقتصادی اوکراین نیز احتمالاً در میان همه جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی بدترین بود. در سال ۱۹۹۰ سرانه تولید ناخالص داخلی روسیه و اوکراین تا حدودی مشابه بود، در آستانه حمله روسیه، سرانه تولید ناخالص داخلی روسیه بیش از دو برابر سرانه تولید ناخالص داخلی اوکراین بود. این دیدگاه که اوکراین در نظر خود روس‌ها جایگزین مطلوبی برای نظام خودکامه روسیه به شمار می‌رود، یا به شمار می‌رفت، با این واقعیت‌ها رد می‌شود: حرکت مردم در جهت «مخالف» بود: به جای آنکه روس‌ها به اوکراین مهاجرت کنند، اوکراینی‌ها به روسیه مهاجرت می‌کردند و در روسیه کار می‌کردند زیرا دستمزدها در روسیه سه برابر دستمزدها در اوکراین بود. (میلانویچ، ۲۰۲۲: ۱)

دومین تبیین برای درگیری کنونی این است که این جنگ را نتیجه امپریالیسم روسی بدانیم. بر اساس این نظریه، رژیم پوتین وارث رژیم تزاری است و به دنبال تسلط بر مناطق اطراف روسیه است، از رومانی (مولداوی) گرفته تا لهستان، بالتیک و فنلاند. اظهارات خود پوتین که درست پیش از جنگ برای توجیه آن مطرح شد تا حد زیادی این نظریه را تأیید می‌کند. به نظر پوتین، روسیه «قرن خیانت» را پشت سر گذاشته است، قری که کمونیست‌ها سرزمین‌های تاریخی آن (از جمله نووروسیه، که کاترین کبیر فتح کرد و پوتین امروز آشکارا در پی باز پس گرفتنش است) را بر باد دادند. بنابراین، پوتین نخست به لنین حمله می‌کند که دونباس را به اوکراین داده است، سپس به استالین که بخش شرقی لهستان را به اوکراین داد و در نهایت به



خروشچف که کریمه را از روسیه به اوکراین منتقل کرد. معنای ضمنی این سخنان، که غالباً نویسندگان ملی‌گرای روس به آن اشاره دارند، این است که رژیم کمونیستی «توطئه‌ای» ضد روسیه بود که سرزمین‌های تاریخی سنتی روسیه را بین ملت‌های دیگر بذر و بخشش کرد تا احساس نارضایتی‌شان از شووینیسیم روسی کاهش یابد. بنابراین این نظریه به طور جالب توجهی مبلغان پوتین را با کسانی که عقیده دارند امپریالیسم روسی، به نحوی، ذاتی روح روس است متحد می‌کند. این نظریه بی‌ارتباط با واقعیت نیست، اما مسئله این است که به سرچشمه موج ملی‌گرایی و امپریالیسم کنونی روسیه نمی‌پردازد. شاید این نظریه بتواند ملی‌گرایی روسی قرن نوزدهم را تبیین کند، اما ملی‌گرایی کنونی روسی، که وقایع بعد از سال ۱۹۱۷ به نحو بسیار قابل قبول‌تری ریشه‌هایش را توضیح می‌دهد، از طریق این نظریه قابل تبیین نیست. (میلانوویچ، ۲۰۲۲: ۲)

نظریه سوم در باب منشأ این درگیری به ریشه‌های ملی‌گرایی کنونی می‌نگرد. ملی‌گرایی کنونی از وقایع تاریخی ۱۹۸۹-۱۹۹۲ که منجر به سقوط کمونیسم شد آغاز می‌شود. آن‌طور که غالباً در روایت رایج در غرب ادعا می‌شود، انقلاب‌های دموکراتیک سقوط کمونیسم را تسریع نکردند. این انقلاب‌ها در واقع انقلاب‌های رهایی ملی از سلطه غیرمستقیم اتحاد جماهیر شوروی بودند. آن‌ها شکلی ظاهراً دموکراتیک به خود گرفتند، زیرا در سال ۱۹۸۹ در میان بسیاری از اقشار مردم توافق گسترده‌ای پیرامون خودمختاری ملی وجود داشت. بدین ترتیب ملی‌گرایی و دموکراسی در هم آمیختند و جداکردنشان دشوار بود. این امر به‌ویژه در کشورهایی مثل لهستان یا مجارستان صادق بود که از نظر قومی همگن بودند: ملی‌گرایی و دموکراسی یکی بودند، و قابل فهم است که هم انقلابیون داخلی و هم ناظران غربی ترجیح می‌دادند بر دموکراسی تأکید کنند و ملی‌گرایی را کم‌اهمیت جلوه دهند. ما تنها زمانی می‌توانیم این دو را از هم تشخیص دهیم که به آنچه در فدراسیون‌های ۲ چندقومیتی رخ داد بنگریم. نظریه‌ای که دموکراسی را چراغ راه انقلاب‌های ۱۹۸۹ بداند نمی‌تواند این واقعیت را تبیین کند که چرا همه فدراسیون‌های قومی کمونیستی از هم پاشیدند، زیرا اگر دموکراسی دغدغه اصلی انقلابیون بود دلیلی نداشت چنین فدراسیون‌هایی پس از دموکراتیک شدن از هم بپاشند. به علاوه، فروپاشی در روایت گسترده‌تر لیبرال که چندفرهنگی را در کنار دموکراسی (یا حتی به مثابه بخشی از دموکراسی) یک امر مطلوب می‌داند هیچ معنایی ندارد. اگر دموکراسی و چندفرهنگی گرای نیروهای هدایت‌کننده انقلاب‌های ۱۹۸۹ بودند، هم پیمانان اتحاد جماهیر شوروی، چکسلواکی و یوگسلاوی، باید دوام



می‌آوردند. واقعیتی که به‌طور شفاف بیان نمی‌شود این است که نیروهای هدایتگر انقلاب نیروهای ملی‌گرایی و خودمختاری بودند. (میلانویچ، ۲۰۲۲: ۳)

دیدگاه چهارم ریشه‌های جنگ میان روسیه و اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ را در تحرکات ناتو در گسترش به روسیه می‌داند. وقتی در فوریه ۲۰۲۲ حمله روسیه به اوکراین آغاز شد ولادیمیر پوتین اعلام کرد که یکی از اهداف جنگ، نجات اوکراین از خطر گسترش فاشیسم بود. «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهوری روسیه در نخستین هفته‌های جنگ گفت، گروه پرنفوذ آزوف در حال گسترش «نازیسم» در اوکراین هستند. یکی از مهمترین شعارهای جنگ ارتش روسیه علیه اوکراینی‌ها که بارها از سوی پوتین ایراد شده، همین است: «باید اوکراین را از نفوذ نازی‌ها بیرون آورد». (کولایی، ۱۴۰۳: ۱-۲)

جان مرشایمر، تحلیلگر برجسته نظریه واقع‌گرایی در سال ۲۰۱۴ پس از اقدام روسیه به الحاق کریمه در یادداشتی با عنوان «چرا بحران اوکراین تقصیر غرب است؟» نوشت: غرب می‌خواهد بگوید علت بروز بحران اوکراین، تجاوز روسیه است اما واقعیت اینکه، آمریکا و متحدان اروپایی‌اش مسئول اصلی بحران اوکراین هستند. ریشه اصلی مشکل، گسترش ناتوست؛ عامل اصلی یک استراتژی وسیع‌تر برای خارج کردن کامل اوکراین از مدار روسیه و ادغام آن با غرب. وی با یادآوری انقلاب نارنجی در ۲۰۰۴ و انقلاب میدان ۲۰۱۴ نوشت: خلع غیرقانونی رئیس‌جمهوری حامی روسیه و کسی که در فرایندی کاملاً دموکراتیک انتخاب شده بود، برای پوتین _ که به درستی نام کودتا را روی آن گذاشته است، همچون کاردی بود که به استخوانش اصابت کرده و صبرش را لبریز کرده باشد. پوتین به این اقدام غرب، با گرفتن کریمه پاسخ داد؛ شبه جزیره‌ای که نگران بود روزی مقر پایگاه دریایی ناتو شود. وی همچنین به عنوان بخشی از واکنش خود، برای بی‌ثبات کردن اوکراین تا زمانی که دست از تلاش‌ها برای ملحق شدن به جبهه غرب بردارد، جنگید. طبق دیدگاه مرشایمر، نباید از این اقدام و فشار رو به جلوی پوتین شگفت‌زده شد. به هر حال، این غرب بود که با نفوذ به حیات خلوت روسیه، منافع استراتژیک و مهم این کشور را به خطر انداخته بود و این دقیقاً همان نکته‌ای بود که پوتین نیز بارها بر آن تأکید کرده است. نخستین دور از تلاش‌ها برای گسترش ناتو در سال ۱۹۹۹ صورت گرفت که نتیجه آن نیز ملحق کردن جمهوری چک، لهستان و مجارستان به این اتحادیه بود. دومین بخش از این فرایند توسعه در سال ۲۰۰۴ تحقق یافت و در این مرحله بود که بلغارستان، استونی، لتونی، لیوانی،



رومانی، اسلوواکی و اسلوانی نیز به ناتو پیوستند. مسکو از همان ابتدا به شدت اعتراض خود را اعلام کرد. به عنوان مثال، در زمان اقدام ناتو در بمباران صرب‌های بوسنی در سال ۱۹۹۵، «بوریس یتسین» رئیس‌جمهوری وقت روسیه اعلام کرد، «این نخستین نشانه از اتفاقاتی است که با آمدن ناتو به مرزهای فدراسیون روسیه می‌تواند رخ دهد... شعله‌های جنگ می‌تواند در سراسر اروپا برافروخته شود.» اما در آن زمان روس‌ها بسیار ضعیف‌تر از آن بودند تا مانع از پیشروی ناتو به سمت شرق شوند. به هر حال در آن زمان این پیشروی آنقدرها هم تهدیدکننده نبود زیرا هیچ‌یک از اعضای جدید به جز کشورهای کوچک حاشیه دریای بالتیک، مرز مشترکی با روسیه نداشتند. پس از آن بود که ناتو پیشروی بیشتر خود به سمت شرق را آغاز کرد. شورهای عضو ناتو در نشست ماه آوریل سال ۲۰۰۸ در بخارست، مساله الحاق گرجستان و اوکراین به این اتحادیه را نیز مورد بررسی قرار دادند. دولت «جرج بوش» رئیس‌جمهوری وقت آمریکا در آن زمان از این اقدام حمایت کرد اما فرانسه و آلمان با ابراز نگرانی از واکنش روسیه با این اقدام مخالفت کردند. در پایان این نشست، اعضای ناتو به این جمع‌بندی رسیدند که این اتحادیه فعلاً هیچ پروسه رسمی الحاقیه اعضای جدید را آغاز نمی‌کند اما بیانیه پایانی این نشست، درخواست گرجستان و اوکراین را تأیید و اعلام کرد، این کشورها سرانجام عضو ناتو خواهند شد. (مرشایمر، ۲۰۲۲: ۱)

جان مرشایمر، همچنین پس از آغاز جنگ میان روسیه و اوکراین در سال ۲۰۲۲، در ژوئن (خرداد) ۲۰۲۲ درباره دلایل و پیامدهای جنگ اوکراین سخنرانی و بار دیگر تأکید کرد آمریکا مسئول بروز بحران اوکراین است. وی گفت هرچند پوتین به صورت رسمی مسئول آغاز جنگ و کشاندن روسیه به میدان نبرد است اما این آمریکاست که با سیاست‌هایش سبب شد پوتین وضع اوکراین را به عنوان تهدید تلقی کند. این آمریکا بود که خواست با عضویت اوکراین در ناتو، سنگر نظامی غرب را تا مرز روسیه بیاورد. (مرشایمر، ۲۰۲۲: ۲)

الکساندر گراشکو، معاون وزیر امور خارجه وقت روسیه در آن زمان اعلام کرد، عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو یک اشتباه استراتژیک بزرگ است که عواقب بسیار جدی برای امنیت اروپا خواهد داشت. پوتین آن زمان تأکید کرد الحاق این دو کشور به ناتو «تهدیدی مستقیم» برای روسیه خواهد بود. یک روزنامه روسی زبان گزارش کرد پوتین در گفت‌وگو با بوش، «به طور کاملاً شفاف اشاره کرده که اگر اوکراین به عضویت ناتو درآید، به هستی خود پایان داده است. جرج کنان، از دیپلمات‌های ارشد آمریکایی در دوران



جنگ سرد، در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۸، اندکی پس از تصویب نخستین مرحله از گسترش ناتو در مجلس سنای آمریکا، پیش‌بینی کرد که گسترش ناتو بحرانی را شعله‌ور خواهد کرد. (گراشکو، ۲۰۲۲: ۱)

جوزف نای دیگر اندیشمند برجسته روابط بین‌الملل در اکتبر (مهر) ۲۰۲۲ در یادداشتی در «پراجکت سندیکت» به تشریح دلایل وقوع جنگ اوکراین پرداخت. او مقاله خود را با بیان این مطلب آغاز کرد که این جنگ پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، مخرب‌ترین درگیری است اما برای فهم دلایل جنگ باید به این نکته توجه کرد که این جنگ فقط یک دلیل نداشته و مجموعه‌ای از دلایل سبب بروز آن شد. وی البته در ادامه تاکید کرد کبریت این جنگ را پوتین روشن کرد و آغازگر جنگ بود اما پیش از آن شرایط جنگ مهیاشده بود و کنده‌ها و آتش‌زنه‌ها آماده بود. نای، از تلاش پوتین برای احیای جهان روسی، گسترش ناتو که سبب نگرانی و ناراحتی روسیه شد و همچنین اشتباه محاسباتی روسیه که تصور می‌کرد این جنگ برق‌آسا و کوتاه خواهد بود به عنوان برخی دلایل بروز این جنگ یاد کرد. (نای، ۲۰۲۲: ۱)

تد گالن کارپنتر، تحلیلگر ارشد اندیشکده کاتو در مارس سال گذشته میلادی (اسفند ۱۴۰۰) نوشت آمریکا و ناتو به آغاز جنگ اوکراین کمک کردند. به نوشته وی، آغاز جنگی همه‌جانبه علیه اوکراین تصمیم شخص پوتین بود اما اقدام او در واقع پاسخی به اقدامات تحریک کننده اوکراین و ناتو بود. کارپنتر همچنین در یادداشت دیگری نوشت: اقدامات خصمانه آمریکا به طور مشخص سازمان سیا و پنتاگون، به بروز جنگ در اوکراین منجر شد. طبق دیدگاه تد گالن کارپنتر، پوتین بارها گفته بود پیوستن اوکراین به ناتو عبور از خط قرمز روسیه است اما آمریکا با اقداماتی چون اعطای ۳ میلیارد دلار کمک امنیتی از سال ۲۰۱۴ (پس از به قدرت رسیدن دولت نزدیک به غرب)، ارسال تسلیحات مرگباری چون موشک‌های ضد تانک جاولین و برگزاری رزمایش‌های مشترک نظامی با نیروهای اوکراینی، اقدامات تحریک آمیز انجام داد. وی همچنین به بخشی از مقاله زاک دورفمن اشاره کرد که در آن نوشته بود سیا از سال ۲۰۱۴ برنامه‌های مخفیانه برای آموزش شبه نظامیان و نیروهای عملیات ویژه برای نظامیان اوکراینی در منطقه شرق اوکراین گذاشت. (کارپنتر، ۲۰۲۲: ۱)

استفن والت، استاد برجسته روابط بین‌الملل در دانشگاه شیکاگو در مارس (اسفند) ۲۰۲۲ مقاله‌ای در «فارن



پالیسی» منتشر کرد و نوشت: رفتار ناتو و آمریکا به پوتین دلیلی برای نگرانی داد. به نوشته وی، پوتین باور داشت اوکراین گام به گام در حال نزدیک شدن به آمریکا و ناتو است و دلایل زیادی هم برای این باور داشت. (والت، ۲۰۲۲: ۱)

هنری کسینجر، وزیر امور خارجه سابق آمریکا نیز در آخرین کتاب خود با عنوان «رهبری: ۶ درس استراتژی جهانی» نوشته، لغو نامزدی اوکراین برای عضویت در ائتلاف ناتو و اتخاذ وضعیت بی طرف از سوی این کشور به درگیری با روسیه پایان می دهد. (کسینجر، ۲۰۲۲: ۱)

در کنار تحلیلگرانی که معتقدند جنگ میان اوکراین و روسیه در واقع جنگ میان ناتو و روسیه است و ناتو سبب تحریک روسیه به راه اندازی این جنگ شده، برخی مقام های سیاسی نیز اندیشه ای مشابه دارند. به عنوان مثال «لاسلو کوور» رئیس پارلمان مجارستان در مصاحبه ای با «اینفو رادیو» گفت: غرب یک اشتباه استراتژیک انجام داد. غرب نه تنها تلاش کرد اوکراین را از حوزه منافع روسیه حذف کند، بلکه سعی داشت اوکراین را به یک پایگاه نظامی ضد روسی تبدیل کند و مسکو احساس کرد دیگر نمی تواند ساکت بماند. همچنین «سیریل رامافوزا» رئیس جمهوری آفریقای جنوبی نیز ضمن محکومیت روسیه به عنوان آغازگر جنگ گفت، ناتو مقصر اصلی بروز این جنگ است. (عابدینی، ۱۴۰۱: ۱)

بخش چهارم: ابتکار و مساهمت دونالد ترامپ در صلح میان جنگ روسیه علیه اوکراین

مدل صلح و الگوریتم رفتاری ترامپ در مناقشه اوکراین و روسیه مبتنی بر تلفیقی از تئوری مرد دیوانه و (صلح از موضع قدرت) خواهد بود. مدل مرد دیوانه که در سیاست خارجی به کار می رود، به راهبردی اشاره دارد که یک رئیس جمهور می تواند رفتار خود را به گونه ای نشان دهد که غیرقابل پیش بینی و فراتر از کنترل باشد. نیکسون از این مفهوم برای ترساندن، چانه زنی و تفاهم با دشمنان ایالات متحده استفاده می کرد. تئوری مرد دیوانه بر این فرض استوار است که رئیس جمهوری که رفتاری غیرعادی و غیرقابل پیش بینی از خود نشان دهد، می تواند دیگر بازیگران جهانی را به دادن امتیازاتی وادار کند که در شرایط عادی حاضر به ارائه آنها نیستند. ترامپ به الگویی از صلح رضایت خواهد داد که هم اروپا و هم اوکراین نباید در آن نقش و مداخله ای داشته باشند. یعنی صلح با روسیه منهای اوکراین و اروپا. تلاش ترامپ فشار به اوکراین برای دادن امتیاز



است.

در این باره کیت کلارگ گفته که در باره صلح اوکراین ما با اروپا مشورت خواهیم کرد، اما در نهایت اروپا نقشی در مذاکرات صلح آمریکا با روسیه در مسئله اوکراین نخواهد داشت که به نظر می رسد آمریکا هم دارد مواضع خود را سخت تر می کند.

بکارگیری الگوی صلح از طرف ترامپ ناشی از دلایلی است که به قرار زیر است:

- ترامپ تلاش داشت طبق وعده های خود عمل کند. او تاکید داشت که وعده ای که داده است باید محقق شود. ترامپ همیشه تأکید کرده که اگر رئیس جمهوری آمریکا بود، این جنگ اصلاً شروع نمی شد و از زلنسکی انتقاد کرده که باید با پوتین معامله می کرد. ترامپ رسماً اعلام کرده که دولتش مذاکرات «بسیار جدی» با روسیه درباره جنگ اوکراین داشته و ممکن است او و پوتین به زودی اقدامی «مهم» برای پایان دادن به این درگیری انجام دهند.

- ترامپ خود را معمار و مبدع پایان دادن به جنگ های بی پایان می داند.

- ترامپ در برنامه صلح خود در صدد تاریخ سازی و قهرمان سازی است و آن را به پای عملکرد دولت خود بنویسد چون قرار است نامزد جایزه صلح نوبل شود.

- اگر ترامپ این الگو را به کار نگیرد، پوتین نه تنها تسلیم نخواهد شد بلکه خطر یک جنگ هسته ای طبق دیدگاه ترامپ به شکل ویژه بسیار محتمل است.

از سوی دیگر، ترامپ به این نتیجه رسیده که:

- هیچ کدام از طرفین چه روسیه و چه اوکراین حاضر به عقب نشینی نیستند، اما این وضعیت هم نباید ادامه دار باشد.

- طبق نگاه ترامپ در یک طرف روسیه ایستاده است که در پاسخ به معماواره امنیتی از هیچ رویکردی حتی استفاده از بمب اتم واهمه ندارد.



-طبق نگاه ترامپ مسکو نمی خواهد پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در مرزهای غربی روسیه حضور داشته باشد و بیخ گوش آن بازیگوشی کند.

-آنگونه که ترامپ اندیشه کرده است، امروز پوتین احساس می کند اوضاع به نفع روسیه پیش می رود. نیروهای روسیه در شرق اوکراین به تدریج در حال پیشروی هستند و در طرف مقابل چالش های جدی چه به لحاظ نیرو و چه تأمین تسلیحاتی یا مالی وجود دارد.

-طبق نگاه ترامپ پوتین به این باور رسیده که در آستانه وادار کردن کی یف به تسلیم قرار دارد.

-ترامپ در باره پوتین به این نتیجه رسیده بود که اگر پوتین مخالف مذاکره با ترامپ نیست، اما تنها در صورتی که این مذاکرات به نتیجه دلخواهش منجر شود.

-همچنین ترامپ در باره پوتین به این نتیجه رسیده بود که اگر این مذاکرات با ترامپ به نتیجه مورد نظر نرسد، پوتین آن را کنار خواهد گذاشت و از طریق نظامی به اهدافش خواهد رسید.

بنابراین طبق الگوی مرد دیوانه ترامپ تلاش کرد که باید مذاکرات به سمتی هدایت کند که بخشی از خواسته های روسیه تأمین شود، و هم خواسته خود. خواسته ترامپ آن است که اوکراین را در ازای ایجاد فاصله میان روسیه و چین قربانی کند. چون اولویت اصلی نه اروپا است نه ایران بلکه اولویت مهار چین است. ترامپ با الگوی صلح می خواست اوکراین را قربانی کند تا بر سر چین از روسیه امتیاز بگیرد. به عبارت دیگر، هدف ترامپ در ارائه الگوی صلح ایجاد شکاف در روابط روسیه و مسکو بود. چون اولویت آن نه اوکراین و اروپا بلکه مهار چین بوده است.

بخش پنجم: الگوی صلح ترامپ در پایان دادن به جنگ روسیه علیه اوکراین و موقعیت ایران

تاریخ سیاسی روسیه نشان داده است که این کشور همواره به عنوان یک بازیگر غیرقابل پیش بینی و ضد سیستم در نظام بین المللی عمل کرده است. روسیه بارها قواعد بازی را در سطح جهانی تغییر داده و روندهای کلان بین المللی را به چالش کشیده است. جنگ اوکراین نیز یکی از مهم ترین نقاط عطف در این روند



محسوب می شود. بسیاری در ابتدای این جنگ تصور می کردند که هدف اصلی مسکو، جلوگیری از پیشروی ناتو به سمت شرق است؛ اما بررسی دقیق تر نشان می دهد که این جنگ بیش از آنکه یک اقدام دفاعی باشد، تلاشی برای اثبات مجدد جایگاه روسیه به عنوان یک قدرت جهانی بود. این جنگ نه تنها جایگاه روسیه را در نظام بین الملل بازتعریف کرد، بلکه به صورت کلی، ماهیت نظم جهانی را دگرگون ساخت. آنچه پیش از این به عنوان نظم تک قطبی شناخته می شد، امروز به نظم سه قطبی نامتوازن با حضور آمریکا، چین و روسیه تبدیل شده است. در این میان، ایران نیز به درستی روند تحولات را تحلیل کرد و برخلاف گذشته، این بار تصمیم گرفت که در سمت درست تاریخ بایستد. این انتخاب، پیامدهای مهمی برای جایگاه ژئوپلیتیکی و اقتصادی ایران در سال های آینده خواهد داشت. اما جنگ اوکراین معادلات را تغییر داد. مسکو نشان داد که نه تنها حاضر است برای حفظ منافع خود درگیری نظامی گسترده ای را آغاز کند، بلکه از پیامدهای احتمالی آن نیز واهمه ای ندارد. برخلاف تصور اولیه کشورهای غربی، روسیه توانست خود را در برابر موج تحریم های بی سابقه و فشارهای اقتصادی حفظ کند و حتی بخش هایی از اقتصاد خود را مقاوم تر از گذشته کند. علاوه بر این، همکاری نزدیک تر مسکو با کشورهای غیر غربی، به ویژه چین و ایران، زمینه را برای بازتعریف نظم جهانی فراهم کرد. نتیجه مستقیم این جنگ، تغییر ساختار قدرت در سطح بین المللی بود. آنچه تا پیش از این تحت عنوان نظم تک قطبی تحت هژمونی آمریکا تعریف می شد، اکنون به یک نظم چندقطبی در حال تحول تبدیل شده است. در این چارچوب، آمریکا همچنان قدرت غالب در عرصه های نظامی و اقتصادی است، اما چین به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی و روسیه به عنوان یک قدرت نظامی و ژئوپلیتیکی، به دو ضلع دیگر این سه قطبی جدید تبدیل شده اند. جنگ اوکراین شرایط متفاوتی را رقم زد. برای نخستین بار، ایران در یک جنگ جهانی مقیاس، تصمیم گرفت که در سمت قدرت های در حال صعود قرار گیرد و از این تغییرات برای تثبیت جایگاه خود بهره برد. این تصمیم راهبردی، مزایای متعددی برای ایران به همراه داشته است. همکاری های دفاعی و نظامی ایران و روسیه در این دوره به سطحی بی سابقه رسیده و تهران موفق شده است از مسیر جنگ اوکراین برای تقویت توانمندی های خود در حوزه های مختلف استفاده کند. علاوه بر این، در سطح اقتصادی نیز همکاری های ایران و روسیه گسترش یافته است. روسیه که تحت شدیدترین تحریم های غرب قرار گرفته، به دنبال مسیرهای جدیدی برای دور زدن تحریم ها و همکاری های اقتصادی است. ایران با استفاده از این فرصت، جایگاه خود را به عنوان یک شریک کلیدی در تجارت انرژی، حمل و نقل و



همکاری‌های بانکی با روسیه تقویت کرده است. این همکاری‌ها می‌تواند در بلندمدت، به کاهش اثر تحریم‌های غرب علیه ایران نیز کمک کند. یکی از مهم‌ترین نتایج ایستادن ایران در کنار روسیه در این جنگ، تغییر در معادلات ژئوپلیتیکی منطقه‌ای است. در گذشته، ایران به دلیل فشارهای غرب و تحریم‌های گسترده، در انزوای نسبی قرار داشت و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی از همکاری نزدیک با آن پرهیز می‌کردند. اما امروز، شرایط تغییر کرده است. چین و روسیه به عنوان دو قدرت بزرگ جهانی، تعاملات خود را با ایران افزایش داده‌اند و این روند در سال‌های آینده عمیق‌تر خواهد شد.

این تغییر موقعیت، پیامدهای مهمی برای سیاست خارجی ایران خواهد داشت. تهران اکنون از جایگاهی برخوردار است که می‌تواند در تعاملات بین‌المللی، از قدرت چانه‌زنی بیشتری بهره‌برد. همکاری‌های استراتژیک با روسیه و چین، مسیر ایران را برای پیوستن به سازمان‌های بین‌المللی مانند بریکس و شانگهای هموارتر کرده و زمینه را برای کاهش وابستگی به غرب فراهم ساخته است. علاوه بر این، قرار گرفتن ایران در کنار روسیه، این کشور را به یکی از بازیگران اصلی در تحولات آینده جهان تبدیل کرده است. ایران دیگر صرفاً یک کشور منطقه‌ای نیست، بلکه در حال تبدیل شدن به یک قدرت تأثیرگذار در سطح بین‌المللی است. این موقعیت جدید، نه تنها در حوزه سیاست خارجی، بلکه در اقتصاد و امنیت ملی ایران نیز تأثیرات مثبتی خواهد داشت. جنگ اوکراین نه تنها جایگاه روسیه را به عنوان یک قدرت جهانی تثبیت کرد، بلکه نظم بین‌المللی را دگرگون ساخت. آنچه تا پیش از این به عنوان نظم تک‌قطبی شناخته می‌شد، اکنون به یک نظم سه‌قطبی جدید تبدیل شده است که در آن آمریکا، چین و روسیه نقش‌آفرینان اصلی هستند. در این میان، ایران نیز با یک تصمیم راهبردی، در کنار قدرت‌های در حال صعود قرار گرفت و برخلاف گذشته، برای نخستین بار در تاریخ معاصر، در سمت برنده یک درگیری بزرگ جهانی ایستاد. این انتخاب استراتژیک، در سال‌های آینده نتایج گسترده‌ای برای جایگاه ایران در نظم بین‌المللی خواهد داشت. از افزایش همکاری‌های اقتصادی و نظامی با روسیه و چین گرفته تا تقویت موقعیت ژئوپلیتیکی در منطقه، ایران در مسیر تحولات جدید قرار گرفته است. در نهایت، ایستادن در سمت برنده، زمینه را برای افزایش قدرت چانه‌زنی ایران در سطح بین‌المللی فراهم کرده و مسیر این کشور را برای تبدیل شدن به یک قدرت تأثیرگذار هموار ساخته است.



نتیجه‌گیری

در این مقاله با روش گردآوری اسنادی داده‌ها و تحلیل کیفی آنها و روش تبیینی، تحلیلی و توصیفی و با بهره‌گیری از الگوی نظری صلح دموکراتیک، پایداری ابتکار صلح ترامپ در جنگ روسیه و اوکراین به نگاهی به موقعیت ایران از منظر آینده پژوهشی مورد بررسی قرار گرفت. در این مقاله بر این نکته تأکید گردد که مناقشه روسیه و اوکراین مربوط به جنگ ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ نیست و ریشه‌های تاریخی دارد. ریشه‌های تاریخی جنگ میان روسیه و اوکراین را می‌توان در نظریاتی چون: جنگ میان خودکامگی و دموکراسی، امپریالیسم روسی، ملی‌گرایی کنونی و در حال حاضر نیز تحرکات ناتو در گسترش به روسیه ارزیابی و بررسی کرد. اما به طور قطع تحرکات ناتو در گسترش به روسیه و اجرای این ایده از طرف ولودیمیر زلنسکی مهمترین عامل ایجاد جنگ روسیه علیه و اوکراین بوده است. نظر به آنکه اغلب هزینه‌های حمایتی به اوکراین در این جنگ از طرف غرب و به واسطه ناتو تأمین می‌شد، این مسئله در کنار انگیزه‌های دیگر سبب ابتکار ترامپ در پایان دادن به این جنگ در قالب صلح گردید. مهمترین انگیزه ترامپ در ابتکار صلح میان روسیه و اوکراین آن است که او طرفدار ایده صلح بوده و خود را مبدع و مبتکر و همچنین معمار پایان دادن به جنگ‌های بی‌پایان می‌داند. مهمترین هدف این صلح نیز آن بوده که بخواهد با قربانی اوکراین بر سر چین از روسیه امتیاز بگیرد. به عبارت دیگر، هدف ترامپ در ابتکار این صلح شکاف میان روابط چین و روسیه بوده است. زیرا اولویت اول ترامپ نه اروپا، ناتو و اوکراین بلکه مهار چین است. در این مقاله سنجش فرضیه با هدف پاسخ به پرسش به واسطه داده‌هایی چون توفیق ترامپ در ابتکار صلح و ایجاد قاعده بازی برد-برد برای جمهوری اسلامی ایران مورد تحلیل قرار گرفت.

از منظر نتیجه‌گیری نهایی این نکته حائز اهمیت است که: اوکراین به عنوان پل ارتباطی بین اروپا و روسیه، همواره در کانون تحولات و مرکز تنش‌های غرب و مسکو بوده است. عضویت در ناتو یا اتحادیه اروپا، به معنای تهدید مستقیم امنیت روسیه تلقی می‌شود. از سوی دیگر، روسیه اوکراین را بخشی از «تمدن روسی» می‌داند و الحاق کریمه در ۲۰۱۴ و جنگ در دونباس از نمونه‌های بارز این تنش‌هاست. تحت این شرایط، اتخاذ موازنه منفی در جهان چندقطبی جدید، راهبرد مناسبی برای حفظ حاکمیت ملی اوکراین است. اصطلاح موازنه منفیه معنای خودداری از پیوستن به اتحادیه‌های نظامی یا سیاسی تحت رهبری قدرت‌های



بزرگ است تا از تبدیل شدن به میدان نبرد آنها جلوگیری شود. این استراتژی با تکیه بر هویت ملی و توسعه درون‌زا و برون‌نگر برای کشورهایمانند اوکراین و افغانستان نه تنها مناسب است، بلکه به دلیل جایگاه خاص ژئوپلیتیک آن، حیاتی است. پس از فروپاشی شوروی، اوکراین تلاش کرد با حفظ روابط متعادل با روسیه و غرب، حاکمیت خود را تقویت کند. اما فشار برای انتخاب بین ناتو و مسکو، به جای ایجاد موازنه، به جنگ انجامید. اگر اوکراین به جای حرکت یک‌جانبه به سوی غرب، به سیاست بی‌طرفی فعال مانند فنلاند در جنگ سرد و سوئیس در جنگ جهانی روی می‌آورد، شاید از تشدید تنش‌ها و جنگ مخرب جلوگیری می‌شد و هم‌اکنون پس از سه سال تخریب زیرساخت‌ها و کشته و زخمی شدن صدها هزار شهروندش، سرنوشت خود را به معامله ابرقدرت‌ها واگذار نمی‌کرد. به واقع اوکراین نیز پس از سال ۲۰۱۴، از طرف آمریکا و اتحادیه اروپا به عنوان ابزاری برای مهار روسیه استفاده شد، اما وقتی روسیه در ۲۰۲۲ به اوکراین حمله کرد، حمایت غرب هرچند درخور توجه بود، اما نتوانست امنیت کامل را تضمین کند. وعده‌های مبهم درباره عضویت در ناتو نیز اوکراین را پس از سه سال و هزینه میلیاردها دلار و تخریب زیرساخت‌ها به سرنوشتی مشابه آنچه افغانستان در دوحه بدون نماینده‌ای از دولت کابل با آن مواجه شد، در ریاض و بدون حضور نماینده‌ای از دولت کی‌یف مبتلا کرد.



منابع و مآخذ

- ۱- بهزاد، فرامرز (۱۳۸۵) صلح پایدار و عاملیت سیاسی نزد کانت، ترجمه ادیب سلطانی، تهران: نشر مروارید.
- ۲- عابدینی، الهام (۱۴۰۱) در یکی سالگی جنگ اوکراین: ریشه ها و دلایل، تهران: سامانه تحلیلی دیپلماسی ایرانی.
- ۳- فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۵) صلح جاویدان و حکومت قانون، تهران: انتشارات نشر نو.
- ۴- کارپنتر، تد گالن (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.
- ۵- کانت، امائوئل (۱۷۹۵) صلح پایدار، ترجمه محمد صبوری، تهران: انتشارات کتاب پارسه.
- ۶- کسینجر، هنری (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.
- ۷- کولایی، الهه (۱۴۰۳) روایت ایرانی از ریشه های جنگ اوکراین، نشست هم اندیشی در باره ریشه های جنگ اوکراین، تهران: اکو ایران.
- ۸- گراشکو، الکساندر (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.
- ۹- مرشایمر، جان (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.
- ۱۰- معظمی، علی (۱۳۹۲) جستار کانت: صلح پایدار یا «صلح جاودان»؟ تکاپوی صلح پایدار در خاورمیانه، مجله نبشت، سال چهارم، شماره چهارم.
- ۱۱- میلانویچ، برانکو (۲۰۲۲) چهار نظریه تاریخی -ایدئولوژیک درباره ریشه های جنگ اوکراین، ترجمه سامانه تحلیلی ترجمان، تهران: سامانه خبری - تحلیلی ترجمان.



۱۲- نای، جوزف (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.

۱۳- نوروزی خیابانی، مهدی (۱۳۹۲) فرهنگ جامع لغات و اصطلاحات سیاسی: انگلیسی- فارسی، تهران: انتشارات نی.

۱۴- والت، استفن (۲۰۲۲) ریشه ها و دلایل جنگ اوکراین، تهران: سامانه خبری و تحلیلی دیپلماسی ایرانی.